



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۶	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۰۳
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	سیره و اخواتها				
عنوان ۴	بررسی حجیت ارتکاز				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

بررسی حجیت ارتکاز

بحث امروز ما در ارتکاز است؛ اینکه ارتکاز در چه جایی می تواند حجیت باید و به چه شکل می تواند در کشف حکم شرعی نقش داشته باشد.

دو نوع ارتکاز مورد بحث ماست:

یک ارتکاز، ارتکاز عقلاست که حیث تشیع در آنها لحاظ نمی شود؛ یعنی این ارتکاز از این ناحیه که اهل تشیع هستند در آنها به وجود نیامده؛ بلکه به لحاظ اینکه عقلاء هستند، چنین ارتکازی دارند؛ به گونه ای که اگر این ارتکاز را به یک شخص غیر متشیع نیز عرضه کنند، متوجه می شود که او نیز چنین ارتکازی دارد. نوع دیگر ارتکاز، ارتکاز متشیع است. ابتدا در مورد ارتکاز عقلایی به بحث می پردازیم.

ارتکاز عقلایی

ارتکاز عقلایی گاهی به مرحله بروز و ظهور می رسد و گاهی به مرحله بروز و ظهور نمی رسد. علی رغم اینکه این ارتکاز وجود دارد، اما این ارتکاز در صحنه جامعه خودش را نشان نداده است.

هنگامی ارتکاز خود را در اجتماع عقلاء نشان می دهد که تبدیل به سیره عقلاییه یا بنای عقلایی شود. سیره عقلاییه، یک نوع ظهوری برای این ارتکاز عقلایی است؛ ارتکاز عقلایی گاهی نیز در شکل بنای عقلاء خودش را نشان می دهد؛ یعنی ارتکاز عقلایی، تبدیل به یک بنای عقلایی می شود؛ البته گفتیم بین بنای عقلایی و سیره عقلایی تلازم وجود ندارد و ممکن است چیزی بنای عقلاء باشد اما به سیره تبدیل نشده باشد.

خلاصه اینکه بروز و ظهور ارتکاز، یا در غالب بنای عقلایی است و یا در غالب سیره عقلایی؛ و گاهی نیز ارتکاز عقلایی ظهور و بروز ندارد.

قبل از اینکه بخواهیم در ارتکاز عقلایی که ظهور و بروز ندارد بحث کنیم، به ارتکاز اهل لغت برمی گردیم. در گذشته گفتیم ارتکاز اهل لغت، مورد بحث ما در اینجا نیست؛ اما آن نیز ارتکاز است. گاهی یک معنا مرتکز اهل لغت است؛ اما اهل لغت توجه تفصیلی به این ارتکاز ندارند. اینکه گفته می شود تبادر علامت حقیقت است، یعنی لفظی در مرتکز اهل لغت معنایی دارد که معنای ارتکازی آن است؛ اما با این حال ممکن است که اهل لغت شک کنند که آیا معنای حقیقی لفظ است یا معنای مجازی آن. در اینجا به تبادر رجوع می شود. رجوع به تبادر به این معناست که می خواهیم آن مرتکز را به یک التفات فعلی تبدیل کنیم. در ارتکاز، التفات فعلی به معنای مرتکز وجود ندارد. گاهی یک علم اجمالی (به معنای علم ارتکازی؛ نه علم اجمالی ای که در اصول بحث می کنیم) وجود دارد؛ اما علم تفصیلی وجود ندارد؛ لذا اگر اهل لغت باشیم، به مرتکز خودمان رجوع می کنیم و می بینیم که لفظ «اسد» هم در «رجل شجاع» استفاده می شود و هم در «حیوان مفترس» به کار برده می شود؛ گاهی آنقدر معنای مجازی مورد استعمال است که بدون قرینه نیز معنای مجازی در ذهن می آید؛ اما مع ذلک معنای حقیقی نیست؛ این دو معنا را کنار هم می گذاریم و به ارتکاز رجوع می کنیم و بررسی می کنیم کدام یک از این دو معنا به این لفظ وابستگی بیشتری دارد؟ کدام یک از این دو معنا ابتدا با شنیدن این لفظ به ذهن می آید؟ آنوقت هنگامی که می گوئیم این معنا در ذهن انسباق پیدا می کند، نه معنای دیگر، به این معناست که آن معنای مرتکز برای من ظهور پیدا کرده است و مورد التفات تفصیلی من قرار گرفته است. بنابراین معنای مرتکزی وجود دارد که با یک منته به تعبیر استاد شهید ما - و عنصر یادآور به یک معنای ملتفت الیه بالفعل تبدیل می شود.

در ارتکازات عقلاییه نیز چنین چیزی وجود دارد؛ یعنی گاهی مرتکز عقلایی به سیره و بنای عقلایی تبدیل نشده است. فرض کنید ما چنین ادعا کنیم که در ارتکاز عقلا در معاملات چنین چیزی مرتکز عقلایی است که اگر کسی معامله ای انجام داد، می تواند شرط خاصی را در این معامله بگنجانند و اگر در معامله شرطی قرار داد و شرط محقق نشد، برای او حق فسخ وجود دارد؛ اگر گفتیم این در مطلق معاملات نیز وجود دارد به این معناست که چنین چیزی در نکاح نیز وجود خواهد داشت؛ الان کاری با دلیل شرعی نداریم و بنابر فرض سخن می گوئیم. در عقد دو التزام متقابل وجود دارد که یک التزام، به التزام دیگر گره می خورد؛ لذا اگر گفتیم چنین ارتکازی بین عقلاء وجود دارد که در هر معامله ای حق اشتراط وجود دارد و معنای حق اشتراط، حق فسخ در هنگام عدم تحقق شرط است، آنوقت این را به نکاح نیز می کشانیم.

نیز اگر مدعی شدیم که در هر عقدی اگر یک طرف به عقد عمل نکرد، طرف دیگر حق فسخ معامله را دارد؛ بدون اینکه شرط کرده باشد؛ زیرا در ارتکاز عقلایی، عقد به معنای گره بستن یک التزام به التزام دیگر؛ لذا اگر به آن التزام دیگر وفا نشد، طرف اول نیز حق دارد که به این التزام پایبند نباشد. همان چیزی که حافظ می گوید:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

اینها مرتکزاتی است که ممکن است ما بر اساس این مرتکزات، اگر عقد جدیدی به وجود آمد، این حکم را در این عقد جدید نیز جاری و ساری بدانیم.

این ارتکاز ضرورتاً تبدیل به بناء و سیره نمی شود؛ اما وقتی انسان عاقلی به عقلانیت خودش مراجعه می کند، درمی یابد که در ارتکازش چنین چیزی وجود دارد که اگر آن طرف معامله به التزامش عمل نکرد، منم حق دارم به التزام عمل نکنم.

خلاصه اینکه این ارتکاز گاهی ظهور اجتماعی پیدا می کند و آن هنگامی است که به بناء یا سیره عقلاییه تبدیل شود؛ اما در مواردی که ظهور پیدا نکند نیز ارتکاز وجود دارد. در اینجا این بحث پیش می آید که آیا چنین ارتکاز عقلایی [که ظهور پیدا نکرده است]، می تواند موضوع حکم شرعی را درست کند یا خیر؟

در گذشته گفتیم که ارتکاز دو نوع کاربرد دارد: یک کاربرد آن، کاربرد مفهومی است و آن در جایی است که ارتکاز اهل لغت باشد و گاهی نیز ارتکاز عقلاء، تعیین مفهوم می کند - همانطوری که در گذشته توضیح دادیم - و گاهی نیز ارتکاز عقلاء در تطبیق مفهوم بر مصداق دخالت می کند؛ یعنی من به عنوان یک عاقل درک می کنم که این شیء، باید مصداق آن مفهوم باشد؛ مثلاً مفهوم غرر در شرع آمده است و نفی غرر شده است و وجود آن حداقل موجب خیار شخص مغرور می شود؛ گاهی شک می کنیم که آیا این معامله غرری است یا غرری نیست؛ مثلاً اگر گفتیم برخی از معاملاتی که در بورس صورت می گیرد، شبهه غرریت دارد؛ یعنی شخص پول خود را در شرکتی قرار می دهد که دقیقاً خودش نمی داند که این پول در برابر چه چیزی گذاشته شده است؛ اگر گفتیم ارتکاز عقلاء چنین گفت که این معامله نیز غرری است و جهل به معوض وجود دارد، [حکم نفی غرر و حداقل خیار برای مغرور ثابت خواهد بود]؛ مانند مواردی که در شرع بیان شده از قبیل فروش ماهی در آب، پرندۀ در هوا و فروش میوه های باغ قبل از میوه دهی که مصادیق غرر هستند. اینها مصادیق معلومه غرر هستند؛ گاهی مصادیق مشکوکه غرر وجود دارد که گاهی ارتکاز می تواند مصداق غرر را تعیین کند.

این موردی است که ارتکاز، مصداق موضوع حکم شرعی را درست می کند. همانطوری که سیره می تواند منقح موضوع باشد، ارتکاز نیز می تواند منقح موضوع باشد؛ لکن به این معنای از تنقیح موضوع؛ یعنی مصداق مفهومی که موضوع حکم شرعی قرار گرفته است را تشخیص دهد.

این [نوع ارتکاز و سیره که مصداق مفهومی که موضوع حکم شرعی قرار گرفته است را تشخیص می دهد]، از آن ارتکازات و سیره هایی که به امضای شارع احتیاج دارد نیست؛ زیرا ارتکاز عقلایی در اینجا ظهور ساز است؛ به عبارت دیگر انطباق آن موضوع بر این مصداق، انطباق قهری خواهد شد و ظهور پیدا می کند و از باب حجیت ظهور، حجیت خواهد داشت؛ نه از باب حجیت سیره یا امثال آن که احتیاج به امضای شارع دارند؛ بلکه همین که چنین ارتکازی را احراز کنیم، انطباق نص شرعی بر مورد، انطباق قهری خواهد بود.

وقتی گفته می شود ارتکاز عقلایی، این ارتکاز باید از عقلایی بودن نشأت گرفته باشد و عنصر دیگری غیر از عقلانیت نباید در آن دخیل باشد؛ هوای نفس، مصالح شخصی و مصالح جمع خاص، نباید در آن دخالت داشته باشد؛ زیرا ما می خواهیم معنای نص شرعی را بفهمیم و معنای نص شرعی، ربطی به اهل فلان شهر یا کسب و کار بودن ندارد؛ بلکه نصی است که برای همه گفته شده است؛ لذا اگر می خواهیم معنای این نص را دریابیم، باید ببینیم ارتکاز عقلایی چه نقشی در فهم این نص دارد. به عبارت دیگر انسبایی که از معنای این لفظ برای ما حاضر می شود، انسباق بما إنا عقلاء باشد.

شارع حکم کرده است؛ ارتکاز در فهم آن نص حکم شرعی نقش دارد؛ نه اینکه ارتکاز در انشاء حکم یا تشریع حکم نقشی داشته باشد. ارتکاز عقلایی مثل اهل لغت است که حکم ساز نیست؛ بلکه نقش عرف اهل لغت این است که معنای نصی که از شارع صادر شده با بفهمد؛ حال یا تعیناً یا تطبیقاً. ارتکاز عقلایی نیز کارش همین است که از دریچه نص شارع، بفهمد حکم شارع چیست؛ نه اینکه عرف عقلاء یا ارتکاز عقلاء حکمی را تشریع کرده اند و شارع منتظر بوده باشد که ببیند عقلاء چه می گویند و بعد هر آنچه عقلاء پذیرفتند را بپذیرد؛ این حرف ها غلط است. شارع، خود را صاحب تشریع می داند؛ می فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا﴾^۱؛

آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.

مشروع، خداوند است. در منطق قرآن کریم ایمان به اینکه کسی غیر از خدا حق تشریع دارد، شرک است:

﴿أَمَّا لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾^۲؛

آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند؟!

این چه حرفی است که گاهی در حوزه‌ها سرایت کرده است؟ انسان تعجب می‌کند واقعاً که گفته می‌شود احکام شرعیه در معاملات امضایی است؛ یعنی شارع مثل اینکه حکمی نداشته است و عرف حکمی را داشتند و شارع دیده مردم حکم خوبی دارند و گفته همین حکم من است.

بله عرف عقلاء و ارتکاز عقلاء می‌تواند از حکم شرعی کشف کند. شرع دین همیشه کامل بوده است؛ نه تنها شرع اسلام. در هر زمانی هرچه از احکام مورد نیاز مردم بوده است، توسط خدا تشریع شده و به وسیله انبیاء تشریع شده است. شارع جای خالی برای تشریع نگذاشته است که بیابیم بگوییم ببینیم عقلاء چه گفتند و طبق حکم عقلاء حکم کنیم. عقلاء از شارع تشریع قانون را آموخته‌اند. اگر در بین عقلاء، تقنین و تشریع رواج پیدا کرده است، با تقلید از ادیان و تشریع الهی صورت گرفته است. همواره چنین بوده است؛ لذا سابق بر تمام تشریعات عقلایی، تشریع شرعی وجود داشته است که گاهی تشریعات عقلایی بر وفق همان تشریع شرعی بوده است و گاهی نیز تشریع شرعی را تحریف کردند؛ قرآن کریم نیز همین را می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۳؛

کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند... * آنها کافران حقیقی‌اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم.

این مسأله ﴿يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ در تاریخ بشر جریان داشته است. انبیاء تشریع کامل را به بشر عرضه می‌کردند؛ بعد صاحبان هوا و اغراض شخصی و حکام ظالم، برخی از تشریعات الهی که مطابق با هوای خود نبوده را تغییر می‌دادند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. سوره شوری: ۱۳.

۲. همان: ۲۱.

۳. سوره نساء: ۱۵۰ و ۱۵۱.